

## آموزش انگلیسی با انیمیشن فورکی - قسمت سوم (هنر چیه؟)

فورکی تو قسمت سوم می‌خواد بدونه هنر چیه، و از آقای تیغ‌تیغی می‌خواد که کمکش کنه. اولین چیزی که ممکنه درمورد آقای تیغ‌تیغی نظرتون رو جلب کنه، لهجه‌شه که با لهجهٔ فورکی فرق داره. به نظر میاد بریتانیایی باشه، و به‌همین‌خاطر که حرف‌زدنش فرق داره.

بیا بدید یه نگاهی به مکالمه‌شون بندازیم و ببینیم هنر رو چطوری تعریف می‌کنن.

فورکی: حالا هنر چیه؟

آقای تیغ‌تیغی: خب، فورکی، هنر وسیله‌ایه که از طریق اون احساسات و افکار مهم با به‌کارگیری خلاقیت، مهارت، و تخیل بیان می‌شن.

فورکی: همم. هنر چیه؟

آقای تیغ‌تیغی: می‌دونی دیگه، مثل مجسمه‌سازی، و نقاشی، و موسیقی، و یا توی مورد من، هنرپیشگی. حالا، همین رو برام تکرار کن.

فورکی: Scooping, and pants, and moo-lacta [اینجا فورکی داره سعی می‌کنه ادای کلمات آقای تیغ‌تیغی رو دربیاره].

آقای تیغ‌تیغی: خیلی خوب بود، فورکی. تو داشتی از تقلید استفاده می‌کردی، که یکی از سنگ‌بناهای هنرپیشگیه.

به‌نظر می‌رسه آقای تیغ‌تیغی دایرهٔ لغات وسیعی داره، و وقتی صحبت می‌کنه، آدم واقعاً دلش می‌خواد بهش گوش بده. برای ساده‌سازی و قابل‌فهم‌کردن منظورش از اون تعاریف، بعضی از کلمات جدیدی رو که به‌کار می‌بره، اینجا براتون می‌نویسیم.

• convey = بیان احساسات و افکار به افراد دیگه

• utilize = استفاده‌کردن یا به‌کارگرفتن چیزی

• creativity = خلاقیت

• skill = مهارت

• imagination = قدرت تخیل

• sculpture = هنر مجسمه‌سازی

• mimicry = تقلید

• cornerstone = سنگ‌بنا

پس، طبق تعریف آقای تیغ‌تیغی، هنر راهی برای انتقال احساسات و افکار با استفاده از توانایی‌ها و ایده‌هامونه؛ ما فکر و تخیل می‌کنیم، و بعد چیزی رو خلق یا اجرا می‌کنیم. کاری که ظاهراً فورکی خوب بلده، هنرپیشگیه. اما چطور این کار رو می‌کنه؟ حرف‌های آقای تیغ‌تیغی رو تکرار می‌کنه و سعی می‌کنه ادای حرف‌زدنش رو دربیاره، که به این کار تقلید می‌گن.

وقتی آقای تیغ‌تیغی می‌بینه فورکی هنرپیشگی رو دوست داره، یه فکری به سرش می‌زنه. اون می‌خواد هنرپیشگی رو به فورکی یاد بده، و فورکی، که خودش کاردستی بانای (Bonnie) بوده، ثابت می‌کنه که می‌تونه هنرپیشگی خوبی باشه.

برای اینکه بهتر بفهمیم آقای تیغ‌تیغی از چی حرف می‌زنه، بیاید نگاهی به بقیه جملاتش بندازیم.

– اساساً، یه هنرپیشه وانمود می‌کنه که یه نفر دیگه‌س. تو جای اونا رو می‌گیری، خودت رو دگرگون می‌کنی، و مخاطب رو هم دگرگون می‌کنی.

– تمرکز کن! وانمود کن که یه نفر دیگه‌ای، و یه چیز جادویی از خودت بهم نشون بده.

– تو یه استاد هنرپیشگی رو سرکار گذاشتی.

– آه، فورکی، تو منو ناامید می‌کنی. شاید هنر از فهم تو خارجه.

آقای تیغ‌تیغی توی جملات بالا هم از چندتا کلمه مفید استفاده می‌کنه. بیاید نگاهی هم به اون‌ها بندازیم.

• pretend = وانمودکردن

• inhabit = سکنی‌گزیدن، منزل‌کردن

• transform = دگرگون‌کردن

• audience = مخاطب

• concentrate = تمرکزکردن

• fool someone = کسی رو گول‌زدن

• master = استاد

• disappoint someone = کسی رو ناامیدکردن

همون‌طور که قبلاً گفتیم، فورکی ظاهراً هنرجوی خوبی برای هنرپیشگیه و این‌جوری از استعدادش تو به‌کاربردن کلمات استفاده می‌کنه: «بانی من رو ساخته. من کاردستی‌اش بودم. و من بانی رو دوست دارم، پس شاید من خلق شدم تا کاری کنم که اون چیزای خوب، مثل عشق، رو احساس‌کنه.»

“What is a Art?”

In episode three, he is wondering what art is, and he asks Mr. Pricklepants to help him. The first thing you might notice about Mr. Pricklepants is his accent, which is different from Forky’s. He seems to speak in a British accent, and that is why he talks differently.

Let’s take a look at their conversation and see how they define art.

Forky: So, what is art?

Mr. Pricklepants: Well, Forky, art is a means through which important feelings and thoughts are conveyed, utilizing creativity, skill, and imagination.

Forky: Hmm. What is art?

Mr. Pricklepants: You know, sculpture, and painting, and music, and, in my case, acting. Now, repeat that back to me.

Forky: Scooping, and pants, and moo-lacta.

Mr. Pricklepants: Very good, Forky. You were using mimicry, one of the cornerstones of acting.

Mr. Pricklepants seems to have a wide range of vocabulary, and you really like to listen to him when he talks. To simplify what he means by those definitions, here are some of the new vocabulary that he has used.

- convey = express feelings and thoughts to other people
- utilize = make use of something
- creativity = the use of the imagination or original ideas to make something new
- skill = the ability to do something well
- imagination = the ability of the mind to be creative or resourceful
- sculpture = the action or art of making statues
- mimicry = the act of copying the way someone speaks and moves, often in order to make people laugh
- cornerstone = something of great importance on which everything else depends

So, according to Mr. Pricklepants's definition, art is a way to express feelings and thoughts, using our abilities and ideas; we think and imagine, and then we create or act. Something that Forky seems to be good at is acting. But how does he do that? He repeats Mr. Pricklepants's words and tries to copy the way he talks, which is called mimicry.

Mr. Pricklepants comes up with an idea when he sees that Forky likes acting. He wants to teach him how to act, and Forky, who was Bonnie's art project, proves that he can be a good actor.

To further understand what Mr. Pricklepants is talking about, let's take a look at some of his other lines.

- Basically, an actor pretends to be another. You inhabit their space, transform yourself, and transform the audience.
- Concentrate! Pretend to be someone else, and give me magic.
- You fooled a master of the acting arts.
- Oh, Forky, you disappoint me. Maybe the arts are beyond your grasp.

Mr. Pricklepants uses some useful words in the above sentences as well. Let's take a look.

- pretend = behave as if something is true when you know it is not
- inhabit = live in or occupy a place
- transform = change the appearance or character of something or someone
- audience = a collection of people watching or observing something
- concentrate = focus
- fool someone = play a trick on someone
- master = teacher, instructor
- disappoint someone = to make someone feel unhappy because something they hoped for did not happen or was not as good as they expected

As we mentioned before, Forky seems to be a good acting student and here is how he uses his gift of words: "Bonnie made me. I was her art project. And I love Bonnie, so maybe I was created to make her feel good things, like love."